



d. ec 10. s an h .

THE MATRIX

از فراسوی ماتریکس

○ کاوه احمدی علی آبادی

آیا ماتریکس فیلمی علمی - تخیلی یا فضایی است؟! پاسخ را تنها باید از خود فیلم ماتریکس دریافت: هر کس که ماتریکس را فیلمی خیالی و فضایی بیندارد، در همان تصویری غوطه‌ور است که فیلم ماتریکس آن را دنیای مجازی ماتریکس، یعنی همان دنیای واقعی خودمان، معرفی می‌کند. دنیای فراواقعی ماتریکس، همان قدر حقیقت و اصالت دارد که براهمانا در ریگ ودا، آتمن در اوپانیساده‌ها، لوگوس در فلسفه هراکلیتوس، دنیای تعقلی قیثاغورس، عالم مُثل افلاطون، مفهوم شیء فی نفسه در نظریات برخی از فلاسفه، تفکر در نزد خردگرایان و ذهن در نزد ایده‌آلیست‌ها، حقیقت و اصالت دارد. و دنیای واقعی همان قدر مجازی است که ادراکات در آیین برهمن، محسوسات در نزد خردگرایان و واقعیت در نزد فلاسفه‌ای که به شکاکان شهرت یافته‌اند، از آن برخوردار است. ماتریکس همان حجابی است که عرفا از آن سخن گفته‌اند و همان ادراکی است که بسیاری از فلاسفه، آن را بدون اصالت و مانع از درک حقیقت اشیاء و چیزها انگاشته‌اند و همان طور که مورفیوس توضیح می‌دهد، تمامی حواس، چیزی به جز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سیکنال‌های ارمالی از مغز نیست. «دنیای واقعی ما از نظر ماتریکی، تمام آن رؤیایی است که هنگام نشستن به روی همان صندلی‌هایی که «نیو» و سایرین مشاهده می‌کردند، تحقق یافته و دیده می‌شود. شاید مخاطب عزیز رؤیایی را به خاطر داشته باشد که بعدها در دنیای واقعی، عین آن را دیده است. دنیای حقیقی همان دنیای رؤیایی است که وقایع را در دنیای واقعی - یعنی دنیای ماتریکی - تحقق می‌بخشد. اما فیلم ماتریکس، دنیای واقعی و ماتریکی را به همان رؤیایی می‌بیند که روی دنیای حقیقی را پوشانده و مانع از فهم آن می‌شود؛ چراکه آن دنیایی که در رؤیای دیده می‌شود، اصالت بیشتری نسبت به دنیایی دزد که اکنون به شکل واقعیت در جلوی دیدگان ماست. از این روی چه بسا، دنیای رؤیا، بخشی از دنیای حقیقی فراتر از ماتریکی باشد، در حالی که دنیای واقعی را باید دنیایی مجازی و از همان جهت، دنیایی غیرحقیقی و با این تعریف، «رؤیایی» بناداشت.

اما حقیقت چیست؟ حقیقت آن است که آن چه در مقابل دیدگان ما قرار دارد، تنها خصائصی از مغز ماست و آن بیرون، اصلاً چیزی وجود ندارد! و این یعنی «صحرائی حقایق». حقیقت یعنی درک همان پوچی نهفته در واقعیت و تسلط چیزی فراتر از انسان بر او. چنان‌که مورفیوس به نیو و در حقیقت به ما می‌گوید: «این که شما برده هستی و مثل بقیه در قفس زندگی می‌کنی. زندانی که نمی‌تونی لمسش کنی!! و تا هنگامی که ماتریکی یعنی دنیای واقعی جلوی دیدگان ما هست. نسل انسان آزاد نیست.» آری؛ ما زندانی زندانی هستیم، که زندانبانی به نام واقعیت، آن را پاسداری می‌کند و تا هنگامی که مشرورعیش را پذیرفته و خود را با آن همراز می‌سازیم؛ سارت در آن زندان و بردگی خود را می‌آفرینیم. این همان یاسی است که به تمامی فلاسفه و عرفایی که به آن حقیقت دست یافتند، عارض شد، همچنان که برای تمامی افرادی که در فیلم ماتریکی با آن رو به رو شدند، اتفاق افتاد. اما این تمام ماجرا نبود و نقطه پایانی آن راه نیز نبود. در حالی که هیچ چیز همان یأس و پوچی به نظر نمی‌رسد. آرام آرام دنیایی فراتر از آن به روی صحرائی حقایق شروع به شکل‌گیری می‌کند. بر بستر آن کویر پوچی، معنایی قابل آفرینش بود که جهانی نوین را می‌آفرید؛ پردیسه‌ای که مشخصاً از عالم یأس و پوچی برمی‌خواست و دقیقاً نقطه مقابل آن، یعنی ژرفای معانی را متجلی می‌ساخت؛ آفرینش به معنای آن‌که واقعاً و حتی حقیقتاً چیزی جز کویر حقایق وجود نداشت و از این روی دنیای معانی، کشف‌شدنی یا پیدا کردنی نبود، بلکه «آفریدنی» بود. چیزی وجود نداشت، ولی معنایی به وجود آمده و خلق شد. درست به مانند تاجی شدن نیو. حقیقتاً هیچ حقیقتی نبود، اما از نقطه نظر معنی، پردیسه‌ای بیکرانه بود!!

اما بیش از آن که معنا پدید آید، در آن حقیقت یأس‌انگیز و برهوت،

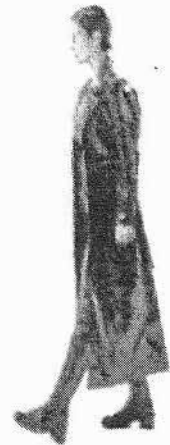
تنها «ایمان» است که می‌تواند انسان را یا بر جا نگاه دارد. بسیاری تنها در همان کویر می‌مانند، برخی همچون مورفیوس با ایمان، تنها انتظار می‌کشند و برخی همچون سائفر، با یأس به دنیای مجازی و واقعی برمی‌گردند و ترجیح می‌دهند تا با فریب خویش، از دنیای واقعی کمال لذت را ببرند.

اما آیا راه دیگری نیست؟ در ابتدا پاسخ منفی است. حقیقتاً چیزی نیست. اما چیزی آفریده شده که سابقه نداشته است. پس آن گناه باسخ مثبت می‌شود؛ تمامی معنایی که از بازی بازیگران گذشته از ماتریکی و رسیده به صحرائی حقایق حاصل می‌شود، جهانی از معنا را می‌سازد که انتخاب، اختیار و حتی آزادی انسان را ممکن ساخته و به ثبوت می‌رساند. تنها در جهان معناست که انسان بر دنیای واقعی و ماتریکی حاکم بر او فائق می‌شود و آفرینش دنیای معنا، تنها راهی است که موجب می‌شود، انسانی به وسیله چیزی که فراتر از اراده و آزادی‌اش آفریده می‌شود، این بار بتواند بر آن تفوق یابد. همان گونه که مورفیوس می‌گوید: انسانی در ماتریکی متولد شد که قدرت تغییر آن را داشت. انتخابی بر خلاف انتظار. اختیاری بر خلاف جبر، اختیاری معطوف به آزادی و اراده‌ای که فراتر از ماتریکی و واقعیت تحقق می‌یابد. این جهان معانی، همان محتوا و معنا و اهمیت تمامی کارهای بازیگرانی است که به مبارزه با ماتریکی برمی‌خیزند. جهانی که در آن هر فرد، جدا از موجودیتی مجازی، موجودیتی معنایی می‌یابد و همین معانی‌اند که اصل‌اند، و هدف اصلی فیلم نیز در جهت شکل‌گیری موازی همان معنایی‌ها نزد مخاطبان است که نزد بازیگرانی که بر له و علیه ماتریکی مبارزه می‌کنند، تحقق می‌یابد.

هیچ کس از ابتدای فیلم ماتریکی با دیدن اولین نماهای فیلم نمی‌تواند حدس بزند، تم اصلی فیلم در مورد چیست! همان گونه که هیچ کس از ابتدا در برخورد با دنیای واقعی نمی‌تواند حدس بزند که مجازی و غیرحقیقی است. تمامی رازوارانه بودن فیلم، در ابتدای آن، به هیچ وجه ژستنی افراطی برای تحت تأثیر قرار دادن بینندگان نیست، چنان‌که بسیاری از فیلم‌های تخیلی - علمی و فضایی از آن برخوردارند. بلکه تمامی دیالوگ‌ها و نماها به طرز باورنکردنی‌ای دقیق بکار رفته است، طوری که تنها در قالب تفسیری معنایی و سمبلیک، معنی‌دار جلوه می‌کنند. دیدگاه سمبلیک تنها کلید واژه‌ای است که فیلم ماتریکی را معتادار می‌سازد. تمامی اشخاص و موضوع‌هایی که در فیلم ماتریکی موجودند، به همان دلایلی که ماتریکی بر موجودیت حقیقی تأکید می‌ورزد، موجودیت واقعی ندارند، بلکه معانی و ماهیت‌های مفهومی‌ای هستند که اجزای موجودیت‌شان بر همان معنایی و غیرواقعی بودنشان است؛ چراکه از دیدگاه

فیلم ماتریکس، دنیای واقعی که با اشخاص واقعی ادراک می‌شود، دنیای مجازی و ماتریکس ای است که اصالت ندارد. فیلم ماتریکس را باید با دیدی سمبولیک مشاهده کرده و معنا بخشید، و هر نوع تحلیلی بر آن نیز تنها با بازآفرینی مجدد همان معانی مجازی، واقعی، حقیقی و معنایی در متن است که می‌تواند تحلیل ماتریکس به شمار آید. تنها در این صورت است که می‌توان از دنیای مجازی ماتریکس فراتر رفت و در تله آن نیفتاد.

در سکانس‌هایی از فیلم که به هوش مصنوعی، ماشین و تسلط آنها بر انسان اشاره می‌کند، عطف به تمامی خصائص ذاتی مغز انسان‌ها دارد که همچون سخت‌افزار، برنامه‌هایی هستند که علاوه بر تعیین توانایی و کیفیت آن توانایی از شناخت ما، محدودیت‌ها و دامنه آن را نیز مشخص می‌کنند. به بیان دیگر، پیروزی ماشین‌ها بر انسان، اشاره بر تسلط تمامی برنامه‌های ناخودآگاهی دارد که از خصائص ذاتی مغز انسان ناشی شده و چیزی فراتر از شناخت، تفسیر و تفکری است که در حوزه آگاهی انسان بگنجد. آنها با آن که در مغز انسان موجودند، ولی آن گونه انسان را مسخر خود و برده خویش ساخته، و در کنترل دارند که باید آنها را چیزی فراتر از انسان پنداشت و پیروزی ماشین‌ها و کامپیوترها بر انسان، اشاره‌ای سمبلیک دارد به معنایی که معطوف به همین برنامه‌های مغزی موجود در مغز انسان، ولی فراتر از انسان است. به همین جهت



بی‌اختیار کننده و نظایر آنها برداشت کرد. و این دقیقاً همان کاری است که فیلم از طریق تمایز بین دنیای مجازی و واقعی با دنیای حقیقی درصدد تبیین آن برای مخاطبان است. اما اگر ماتریکس فیلمی علمی - تخیلی نیست، پس چگونه می‌توان بخش‌هایی از فیلم را توضیح داد که از ماشین‌هایی سخن می‌گوید که روزی بر انسان فائق شدند و آنها انرژی خود را از خورشید می‌گرفتند، پس از مدتی از مایعی که از انسان بدست می‌آمد، کسب کردند؟ از فیلم ماتریکس می‌توان برداشتی علمی - تخیلی داشت، ولی آن هنگامی است که از دنیای مجازی و واقعی ماتریکس به ماجرا نظر بیندازیم، اما نه وقتی که آن را از روزنه دنیای فراحقیقی و فراتر از ماتریکس می‌نگریم!! به بیان دیگر، توصیف تمام وقایعی که در پیرامون ما رخ می‌دهد با واژه‌هایی همچون ماشین، انرژی، مأموران، کاشتن (انسان)، کامپیوتر و برنامه‌های کامپیوتری، هوش مصنوعی و غیره - به‌طور کلی - نگاه به آنها از زاویه دید دنیای مجازی و غیرحقیقی ماتریکس است. تمامی واژه‌هایی از این قبیل که در فیلم بکار رفته، تنها هنگامی معنادار و سمبلیک خواهند بود که آنها را از دید دنیای فراتر از ماتریکس، یعنی دنیای معانی فراتر از حقایق بنگریم، به عبارت دیگر، نه تنها وقایعی نظیر هوش مصنوعی، انرژی، کامپیوتر و تسخیر زمین به دست ماشین‌ها در فیلم ماتریکس را باید از دیدگاه دنیای فراحقیقی، معنایی و نمادین



نگریست، بلکه تمامی وقایع روزمره‌ای را نیز که همچون بدیهی، به عنوان دنیای واقعی خود می‌پنداریم، از دیدگاه دنیای حقیقی فراتر از ماتریکس، معنایی تعبیر می‌شوند و در قالب واژه‌هایی غیرسمبلیک، واقعیت دارند و از آن روی مجازی هستند.

به معنای دیگر، فرق نمی‌کند که همچون ماتریکس، انسان را مسخر ماشین ببینیم یا آن را در کنترل اسطوره‌ها تصور کنیم یا همچون عرفا، انسان را برده تن ببینیم؛ زیرا همگی آنها تعبیری برای معنا بخشیدن به دنیای مجازی و واقعی است. آن‌چه اصالت دارد، دنیای فراواقعی است که بردگی انسان را بر حسب تسلط هر آن‌چه فراتر از اراده اوست، معنا می‌بخشد. از این رو تعبیری به مانند تسلط هوش مصنوعی و ماشین‌ها بر زمین، اشاره به آینده‌ای خیالی و پیشگویی‌ای علمی و فضایی ندارد، بلکه دقیقاً همان تعبیری از عالم حقیقی، یعنی دنیای غیرمجازی و معنایی است

مأمورانی را که به شکل انسان دیده می‌شوند به عنوان هوش مصنوعی و ماشین معرفی می‌کند؛ چرا که آنها معنایی فراتر از اراده انسان، ولی درون انسان هستند. ماشین‌ها همچون همان گیرنده‌ها، تعبیری در دنیای مجازی هستند که در دنیای حقیقی فراتر از ماتریکس، همان موجودات و معانی‌ای هستند که تسخیر انسان را معنا می‌بخشند. این تعبیر - ماشین، هوش مصنوعی و گیرنده - در دنیای غیرحقیقی و واقعی ماتریکس، درست و در دنیای حقیقی فراتر از ماتریکس، غلط هستند. دنیای واقعی از همان روی که حقیقی نیست، در مقایسه با دنیای فراحقیقی قابل استناد نیز نیست، بلکه برعکس؛ باید از دنیای واقعی و تعبیری همچون هوش مصنوعی، ماشین و گیرنده و اصطلاحاتی نظایر آنها که در فیلم آمده، برداشتی فراحقیقی و غیرواقعی داشت که به مثابه تعبیری سمبلیک از موجودیت‌های معنایی همچون به بردگی‌کشاننده، مسلط بر انسان،



THE MATRIX

نیو و دریافتن حقیقت چیزها توسط او.

هنگامی که مورفیوس اشاره به آن می‌کند که منبع نیروی ماشین‌های هوشمند، خورشید پنداشته می‌شد و تصور ما آن بود که اگر جلوی آن را بگیریم، ماشین‌ها از بین خواهند رفت، در حالی که ماشین‌ها از انسان‌ها نیرو کسب کردند، استعاره‌ای است که آن نیرویی که انسان‌ها در بیرون در جست‌وجویش هستند، درون انسان‌ها وجود دارد، و همان است که هستی‌بخش است و اشاره‌ای استعاری به همان درون‌نگری برای یافتن گمشده‌های دارد که عرفاً از آن سخن رانند.

وقتی که از یخبندان در روی زمین و وجود تنها هسته‌ای از گرما با نام شهری به نام «زایون» در دل آن سخن می‌گوید، استعاره‌ای است به نومیدکنندگی و سرمای حاکم بر دنیای حقایق و وجود مأمونی گرم، درون انسان و جست‌وجو برای پناه بردن به آن.

اسامی افراد در ماتریکی بسیار دقیق انتخاب شده و هر نام، ماهیت هر هویت را معنی می‌بخشد. به بیان دیگر، نام‌های افراد در فیلم ماتریکی، اسامی‌ای قراردادی نیستند، بلکه معانی و مفاهیمی هستند که از موجودیت‌ها و افرادی استخراج می‌شوند که هویت حقیقی هر فرد را، که در مقابل هویت واقعی و مجازی آن قرار می‌گیرند، تعیین می‌کند.

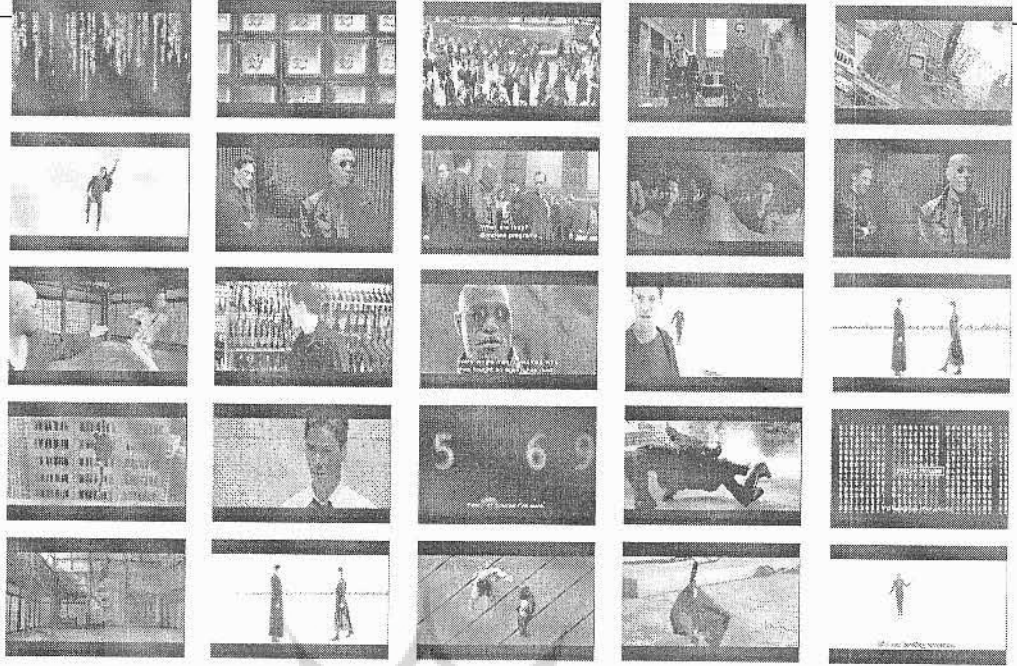
نیو که مأموران ماتریکی آن را اندرسون می‌نامند، نام حقیقی‌اش «نیو» یعنی «تازگی» است؛ چرا که ماهیت و معنای برخاسته از فعل و زندگی هر چیز است که نام او را تعیین می‌کند؛ جایی که نیو - علی‌رغم گذشته - امکان تحقق چیزی تازه را فراهم می‌آورد که آزادی و اختیار را معنادار می‌سازد، برداشت فوق به وسیله دیالوگی در تونل سابوی (متر) بین عوامل ماتریکی با نیو اتفاق می‌افتد، تأیید می‌شود. جایی که مأمور ماتریکی می‌گوید: «آقای اندرسون!» در حالی که نیو با تأکید پاسخ می‌دهد: «من نیو هستم نه اندرسون.» این دیالوگ درصدد است تا ماهیت نمادین نیو را که همان امکان تحقق هر چیز تازه‌ای است، به ثبوت برساند. و در جایی دیگر؛ ترینیتی به نیو می‌گوید که تاکنون کسی چنین نکرده است و نیو پاسخ

پیلار

می‌دهد: «به همین جهت است که ما می‌توانیم»، و این، ویژگی تازگی است. نیو در ابتدا ایمان ندارد، چنان‌که هر تازگی با بریدن از ایمان قبلی، می‌تواند تازگی جلوه کند. از همان روی در ابتدا با وجود آن که ایمان، تازگی را در می‌یابد، ولی ناگزیر به مبارزه با تازگی است. در ابتدا مورفیوس پیروز است، همان‌گونه که ابتدا ایمان گذشته است که بر تازگی تفوق دارد؛ زور آزمایی که امکان نجات‌بخش شدن آن‌چه را که تازگی دارد برای انسان فراهم می‌آورد. اما آن، مدت زیادی نمی‌تواند به طول بینجامد، چرا که تازگی برای ادامه ناگزیر به ایمان است. پس ایمان است که راه را به تازگی نشان می‌دهد، همچون پیامبری که راه را به یک رهرو نشان می‌دهد. نیو در ابتدا موفق نیست تا با تسلط بر ذهن به ساختمان دیگر برود. سقوط او به گونه‌ای درخور، به وسیله حرکت دوربین به تریبی نمایش داده شده که در ابتدا صعود تصور شود و این حقیقتی است که در آغاز هر سقوطی چنین به نظر می‌رسد.

«مورفیوس» همان «ایمان» است. مورفیوس از آن جهت به دنبال نیوست که «ایمان» در جست‌وجوی «تازگی» است. به بیان دیگر، این اسامی و آن اشخاص، چیزی نیستند جز معانی‌ای که در ارتباط با یکدیگر تأویل‌پذیر خواهند بود. مورفیوس ایمان است و به همان جهت است که «اوراکل» به نیو می‌گوید: او به تو اعتقاد دارد، کورکورانه، آن قدر که حاضر است به خاطر تو بمیرد. این دقیقاً ویژگی ایمان است، او با وجود کورکورانه بودن، در نهایت هم اوست که تازگی را می‌یابد؛ چرا که تنها اوست که انتظار می‌کشد، بدون آن که نیازی به امید داشته باشد، زیرا ایمان نیازی به امید ندارد! این دقیقاً همان دیالوگی است که مورفیوس در بخشی از فیلم به ترینیتی می‌گوید: «من نیازی به امید ندارم!» و حقیقتاً بدون ایمان است که دچار مشکل می‌شویم. ایمان، خود را قریبانی تازگی می‌کند، همان‌گونه که مورفیوس در حق نیو کرد. اما چه تازگی‌ای؟ تازگی‌ای که نجات‌بخش باشد. از همان که مورفیوس و سایرین می‌خواهند ببینند که آیا نیو همان گم‌گشته‌شان هست یا نه؟! چرا که تنها تازگی‌ای را بایسته است انتظار کشید که نجات‌بخش باشد.

اما «اوراکل» کیست یا چیست؟ اوراکل تمام آن ماهیت و معنایی است که موجودیت دنیاها را گوناگون مجازی، واقعی و حقیقی را استنباط کرده و «دنیای معنا» همچون معنای انتخاب، اختیار و آزادی را در عین غوطه‌ور بودن در دنیای جبری‌ای که ما را احاطه کرده، تبیین می‌کند. اوراکل ناخودآگاهی به آگاهی رساننده است. به همین جهت است که مورفیوس می‌گوید: «اوست که از ابتدای مقاومت بوده و به اندازه‌ای که لازم است می‌داند.» تنها ناخودآگاه است که چنان حضوری دارد که شناختش پیوسته



است. چراکه علم آن حصولی نیست، بلکه حضوری است. اما هم اوست که به آگاهی می‌رساند. به همان جهت است که همگی نزد اوراکل می‌روند تا چیزی را که نیاز به دانستش دارند از او بشنوند.

اوراکل به نیو می‌گوید که اگر به تو نمی‌گفتم که گلدان فدای سرت، آیا گلدان می‌شکست یا نه؟ آیا جملات اوراکل واقعیت را پیش‌بینی کرده بود یا جملاتش، واقعیت را پدید آورده بود؟ به بیان دیگر، آیا ناخودآگاه است که دنیای اطراف ما را پدید می‌آورد یا آن چه در بیرون اتفاق می‌افتد در حضور پیوسته، ناخودآگاه قرار دارد؟ یک نوع از پاسخ آن را در جایی دیگر از فیلم می‌توان یافت؛ کودکی که همچون بوداست، به نیو می‌گوید: «سعی نکن قاشق را خم کنی، آن غیرممکن است. سعی کن خودت را خم کنی!» این جمله اشاره به پاسخ همان پرسش فوق دارد؛ این ناخودآگاهی ذهنی است که دنیای ما و وقایع آن را می‌سازد. چراکه اصلاً چیزی به غیر از آن اصالت ندارد. در حقیقت هر کس در جست‌وجو و تعقیب خود است، همچون همان انسان‌ها و - در حقیقت - موجودیت‌های معنایی در حال حرکت در فیلم، سایفر موجودی است بدبین و ناامید که با وجود آگاهی به حقیقت،

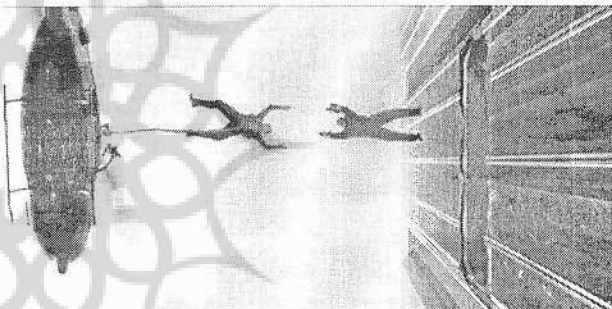
خواهان تجربه همان دنیای شیرین جهل در مقابل کویر حقایق است و از آن رواز مورفیوس، منجی، اوراکل و مبارز گروه مایوس است و با وجود آن که خواهان ترینیتی است، اما ترینیتی خواهان نیوست. چه چیز می‌تواند ماهیت سایفر را تعیین کند؟ سایفر از ایمان متنفر است، از حقیقت بدش می‌آید، جهالت را ناامیدانه می‌پسندد، نه تنها از امید به منجی مایوس است، بلکه به وجود آن بدبین است و عاشق جاودانگی است، ولی هرگز به آن نمی‌رسد. در حالی که جاودانگی در جست‌وجوی تازگی منجی است. او با سئوالاتی که در خصوص سرنوست، پیشگویی‌های ناخودآگاه، ایمان و

منجی مطرح می‌سازد، آیا وسوسه‌های رندانه شیطان را پس از آفرینش انسان و مکالمات شیطان را با فرشتگان و خداوند تداعی می‌کند؟ شاید بتوان سایفر را تمام وسوسه‌های انسانی دانست که یأس، ترس، تردید و عقده‌های کهنه درون را معنا کند!!

آدم‌ها یا به عبارت دقیق‌تر، ماشین‌هایی که «مأمور» نامیده می‌شوند، نیز همان ماشین‌هایی هستند که در خدمت هوش مصنوعی‌اند. شاید به تعبیر جهان حقیقی در فیلم ماتریکس باید ماشین‌هایی که در جهان مجازی و واقعی ادراک می‌کنیم، شخصیت‌هایی همچون مأمور پنداشت که در خدمت دنیای ماتریکس و واقعی بوده و ابزاری برای بردگی انسان در زندان واقعیت به شمار می‌روند. اما آن ابزارها تنها ماشین نیستند، بلکه هر فردی که محصور در دنیای ماتریکس است، از آنجا که مدام به بازآفرینی آن جهان مجازی اقدام ورزیده و به بردگی و تسلط چیزی فراتر از اراده‌اش گردن می‌نهد، در حقیقت مانعی در راه افرادی است که در صدد انتخابی آزاد و وارسته از زندان واقعیت هستند؛ از این رو دشمن و مأمور به شمار می‌آیند. چون ناخواسته یوغ همان دنیای مجازی ماتریکس را برگردن می‌کشند و به سان ابزاری در خدمت آن عمل می‌کنند، و چنان‌که مورفیوس می‌گوید: تا موقی که آنها جزو سیستم هستند، دشمن ما هستند. هر چیزی که بتوان از طریق آن ارتباطی برقرار کرد، اما آیا آن ارتباط از طرف ما انتخاب می‌شود؟ آنها خودشان ما را فراخوانند خواست. همان‌گونه که تلفن‌ها در ماتریکس زنگ می‌زنند. انتخاب با تو و ماست که با آنها به دنیای دیگر برسیم یا نه؟ اما نیو تنها ممکن است که نجات‌دهنده باشد، همان‌گونه که تازگی می‌تواند نجات‌دهنده و ثمربخش باشد یا نباشد، و تنها انتخاب تازگی است که نجات‌بخش بودن یا نبودنش را تعیین می‌کند و گزینش اوست که

ماهیتش را می‌سازد و نه نشان می‌دهد، بلکه به ثبوت می‌رساند که آیا وی نجات‌بخشی را فعلیت بخشیده است یا خیر؟! اما چه نوع انتخابی است که تعیین می‌کند نیو منجی است یا خیر؟ برای آن باید به معنای نجات‌بخش در ماتریکی توجه کرد.

اما «او» یا منجی کیست؟ او کسی است که توانایی نفوذ و تحت تأثیر قرار دادن ماشین‌ها، هوش مصنوعی و ماتریکی را داشت، و همان معنا و هویتی است که آزادی و اختیار به ماشین‌ها را بازآفرینی می‌کند. به بیان دیگر، کسی که بر ماتریکی تسلط داشته و مرده است، شخص خاصی نیست، بلکه ماهیت و معنایی است که قبلاً امکان آزادی و اختیار را به ثبوت رسانده است، و هنگامی که دیگر آن معنا در شخص دیگری متجلی نشده، به معنای آن است که مرده است و هر گاه که شخصی دیگر، آن آزادی و اختیار را در درون ماتریکی دوباره خلق کرده و تجربه کند، به ثبوت رساننده که «او» دوباره آمده است. به معنای دیگر، مرگ و آمدن منجی، یک



موجودیت ادراکی نیست، بلکه مرگ و آمدن معنایی است. منظور همان مفهوم و معنایی - آزادی و اختیار - که با بازآفرینش توسط کسی، به معنای دوباره آمدنش است؛ همچون منجی شدن نیو.

نجات‌دهنده کسی نیست که از ابتدا معین شده باشد. نجات‌بخش می‌تواند تمام کسانی باشند که آن را برای خود به ثبوت رسانده‌اند. منجی شدن شخص، چیزی از پیش تعیین شده نیست که فرد با آن مواجه شود، بلکه تمام آن انتخاب و اختیاری است که از طریق آن، شخصی، چیزی را می‌آفریند که از او یک نجات‌دهنده می‌سازد. به همین سبب است که اوراکل به نیو می‌گوید: «نجات‌دهنده بودن مثل عاشق شدن است، و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که تو عاشق هستی یا نه؟ تنها خود باید آن را بفهمی، با تمام وجود.» این رازی است که با آن که از طرف اوراکل فاش می‌شود، نیو در آن لحظه به آن پی نمی‌برد. اوراکل دست او را می‌بیند و به وی می‌گوید که می‌دونی که چی می‌خوام بگم. نیو هر پاسخی که بدهد همان درست است. اگر بگوید که منجی است، پس او خود در آزمون، منجی شدنش را

برمی‌گزیند و اگر بگوید منجی نیست، پس او مردود شده. چرا که همان طور که اوراکل می‌گوید، او هنوز منتظر چیزی است! پس با چنین گزینشی، منجی نبودنش را برگزیده است. پاسخ منفی اوراکل، جواب آن آزمون نیست، بلکه بخشی از خود آزمون است. چرا که اصلاً پیش‌گویی که بتواند نشان دهد او یا هر شخصی دیگر، نجات‌دهنده هست یا خیر، امکان‌پذیر نیست، و آن چیزی است که هر شخصی تنها با انتخابش می‌تواند تعیین کند که او نجات‌دهنده است یا نه! و به همین دلیل است که اوراکل می‌گوید: نجات‌دهنده بودن را تنها خود باید بفهمی، چون گزینش نیوست که به ثبوت می‌رساند، او با وجود آن که تحت تأثیر تمامی جبرهای ماتریکی است، همواره توانایی انتخاب و آزادی را به شیوه‌ای دیگر داراست. بنابراین، پاسخ منفی اوراکل به نیو، مبنی بر این که او، آن نجات‌دهنده نیست، ولی استعدادش را دارد، خود بخشی از آزمون است که به تمامی شخصیت‌هایی که آن مسیر را طی کرده گفته می‌شود، و همه شخصیت‌هایی که با انتخاب خود، پاسخ آری و پذیرفتنی می‌دادند، یا چنین گزینشی به ثبوت می‌رساند که نجات‌دهنده نبوده‌اند، و تنها شخصیت‌هایی که با انتخاب خویش، پاسخ خیر می‌دهند، به ثبوت می‌رسانند که نجات‌دهنده بوده‌اند. در حقیقت نجات‌بخش بودن وجود ندارد، بلکه نجات‌بخش شدن است که اصالت دارد، و امکان اختیار و انتخابی برای انسان یا هر شخصیت معنایی، با وجود جبر واقعی ماتریکی در همین «شدن» است. این نکته را مورفیوس پس از آن که نیو، تربیتی و مورفیوس را نجات می‌دهد، به نیو می‌گوید که فرق بین بلد بودن، با طی کردن مسیر را می‌فهمی، به نجات‌دهنده شدن به جای نجات‌دهنده بودن اشاره دارد.

نیو از این روی نجات‌دهنده است که با انتخاب خود به ثبوت می‌رساند که نجات‌دهنده است، نه از آن روی که اوراکل به او بگوید او نجات‌دهنده است یا خیر؟! چرا که همچنان که خود اوراکل می‌گوید: «او یا هر شخص دیگری به هیچ کس نمی‌تواند بگوید نجات‌بخش یا عاشق هست یا خیر؟! بلکه تنها خود اوست که باید آن را با انتخابش درک کند.» و همان‌طور که مورفیوس عیان می‌سازد: «اوراکل چیزی را که نیاز داشتی بشنوی (تا بتوانی نجات‌دهنده شوی) به تو گفت.»

اما آن انتخاب چیست؟ آن راز در بخش بعدی فیلم نمود می‌یابد. مورفیوس حاضر است، جان خود را به گونه‌ای کورکورانه در راه نیو قدا کند. این بخشی از آزمونی است که به ثبوت خواهد رساند که نیو یا هر شخص دیگری، نجات‌دهنده خواهد شد یا نه؟! اگر «او»، مرگ مورفیوس را در راه خودش به عنوان بخشی از یک برنامه جزئی و از پیش تعیین شده بپذیرد، او ثابت خواهد کرد که نجات‌دهنده نیست، ولی اگر فداکاری مورفیوس را با

فداکاری دیگری که سعی در راه کشته شدن برای مورفیوس است، پاسخ گوید، او از امتحان سرفراز بیرون آمده است؛ چرا که ثابت کرده است، یک نجات‌دهنده است. زیرا نیو، یعنی تازگی می‌تواند همان نجات‌دهنده انسان یا ایمان باشد یا نباشد؛ و این دقیقاً بستگی به ماهیت تازگی دارد. به همان جهت است که نیو (تازگی) باید با انتخابش نجات‌دهنده شود، نه چیزی دیگر. راز این معنی در دیالوگ دیگری از اوراکل با نیو مشخص می‌شود. هنگامی که به نیو می‌گوید: «انتخاب توست که تعیین می‌کند» و نیو آن را وقتی که دیگران درصددند با کشیدن سیم‌های مورفیوس از او قطع امید کنند، به خاطر می‌آورد و با «نه» گفتن در مقابل پذیرش سرنوشت خود و مورفیوس، از امتحان نجات‌دهنده شدن (نه نجات‌دهنده بودن) سرفراز بیرون می‌آید. نیو - در حقیقت تازگی - در دیالوگی گفت که مورفیوس - یعنی ایمان - را می‌توانم نجات دهم. این نکته هنگامی که «تانک» می‌گوید: من می‌دانستم که او نجات‌دهنده است، معنای خود را به خوبی عیان می‌سازد و همچنین جایی دیگر که نیو، مورفیوس و تربیتی را نجات داده و مورفیوس به تربیتی می‌گوید: «آیا حالا باور کردی که او یک نجات‌دهنده است؟»، همزمانی این جمله با آن نجات‌دادن‌های نیو، در تحقق منجی شدن اوست. ولی نیو که هنوز از نجات‌دهنده شدن خود بی‌خبرست، و تصور می‌کند که نجات‌دهنده بودن، یک اصل از پیش تعیین‌شده است، می‌خواهد به مورفیوس بگوید که اوراکل به او گفته که نجات‌دهنده نیست. در حالی که مورفیوس سخنان او را غلط کرده و به او می‌گوید: «اوراکل چیزی را که به تو باید می‌گفت، گفته است.» یعنی اوراکل آن چه را که بخشی از یک آزمون بوده، به نیو گفته و همان آزمون است که معنای انتخاب و آزادی و متعاقب آن، منجی شدن نیو را تحقق می‌بخشد. و از همان روست که مورفیوس به نیو می‌گوید که باید فرق بین بلد بودن و طی کردن مسیر را بفهمی.

دستگیری مورفیوس به دست ماشین‌های هوشمند نیز اشاره‌ای به تسلط دنیای ماشینی بر ایمان در دنیای امروز دارد که به نظر می‌رسد مدام در بربر تکنولوژی در حال عقب‌نشینی است. اما آن مدت زیادی به طول نمی‌کشد، تا آن که ایمان دوباره از اسارت، آزاد می‌شود و آن مبارزه به اشکالی دیگر ادامه می‌یابد.

تربیتی، «جاودانگی» است، به همین دلیل است که تربیتی به نیو می‌گوید: «اگر مرا نمی‌خواهی، برو به جهنم، چون آن تنها جایی است که می‌تونی بری!» آری تازگی‌ای که نجات‌بخش نباشد، به جاودانگی نخواهد رسید و از این رو جایی جز نیستی و نابودی نخواهد داشت. حرکات زیبایی تربیتی هنگام حمله به یایس. حرکات شیوا - الهیه هندی - را تداعی می‌کند؛ نا! این‌همانی آن دو در ذهن بیننده شکل‌گیرد و تأکیدی مجدد بر

هویت معنایی تربیتی کند. جاودانگی. عاشق تازگی‌ای است که نجات‌بخش باشد. از همان روی است که تربیتی، عاشق «نیو» می‌شود. تنها جاودانگی است که می‌تواند تازگی را حیات بخشد و گرنه تازگی خواهد مُرد. اما تنها تازگی‌ای که منجی باشد، جاودانه خواهد ماند. به همین سبب است که نیو پس از مرگ به وسیله عشق تربیتی زنده می‌شود؛ چون تنها عشق است که می‌تواند تازگی نجات‌بخش را به جاودانگی برساند. به گونه‌ای که تازگی نجات‌بخش با نابودی در دنیای مجازی و واقعی، در دنیای حقیقی و معنایی زنده و جاودانه می‌شود. به بیان دیگر، در ماتریکس «نیو»ی نجات‌بخش واقعاً می‌میرد، ولی زنده می‌شود؛ چرا که کسی عاشق اوست. عشق به شخصی یا چیزی موجب می‌شود که آن همچون نهایی زنده شود و به وجود بین‌ذهنی خود، که همان دنیای معنای فراتر از واقعیت است، به حیات ادامه دهد. تربیتی که جاودانگی است با عشق ورزیدن به نجات‌دهنده، ماهیت آن را در دنیای معنا دوباره زنده می‌سازد، با وجود آن که در دنیای مجازی ماتریکس که همان دنیای خارجی مشهود و قابل ادراک است، می‌میرد؛ به همین جهت است که پس از زنده شدن نیو، تصاویر به گونه‌ای به تصویر کشیده می‌شوند که در دنیای واقعی ادراک نمی‌شوند، چرا که فیلم ماتریکس درصدد است بگوید در دنیای فراقحقیقی و معنایی نیست که نیو به زندگی و مبارزه ادامه می‌دهد. از آن رو، گلوله‌هایی که در دنیای واقعی و مجازی بر او تأثیر می‌گذارند، اکنون پس دوباره زنده شدنش توسط تربیتی، بر او تأثیری ندارند، چون اکنون او در دنیای معنایی فراتر از ماتریکس است که وجود یافته و به مبارزه ادامه می‌دهد. او به آن دلیل به درون آن ماشین - انسان می‌رود و آن را نابود کرده و از درون آن بیرون می‌آید که فیلم درصدد است تا بگوید انسانی با اختیار و آزادی در درون انسانی تسخیر شده و ماشینی، زاده شده و کنترل آن را شکسته و معنای آزادی و اختیار خود را با چنان شکستی به ثبوت می‌رساند. فیلم با چنین روندی، به گونه‌ای معجزه‌آسا، معنای اختیار و آزادی را برای انسان در دنیایی که حتی کاملاً تسخیر شده به وسیله جبرهای خودساخته و خودشناسخته است، مقلوب ساخته و به تصویر می‌کشد و آن را با نماها و دیالوگی که در انتهای فیلم بیان می‌شود تأیید می‌کند؛ در دنیایی که در آن زندگی می‌کنی. همواره اختیار و آزادی وجود دارد، و آن گاه «نیو»ی (تازه) دیگری از باجهای خارج می‌شود و در حقیقت به دنیای جبری و مجازی ماتریکس وارد می‌شود تا بار دیگر اختیار و آزادی خود را به ثبوت رساند؛ دنیایی که همه چیز در آن ممکن است؟ و به مانند ای‌دهد که «من آیند» و نمی‌دونم، من نیودم که بهت بگم چه چیزی تمام می‌شود، اومدم بهت بگم چه چیزی شروع می‌شود... ■